

[کلام مرحوم شیخ انصاری در مورد آیه27 سوره­ی قصص 1](#_Toc95251162)

[اشاره به روایات بحث 1](#_Toc95251163)

[بررسی سندی روایات دسته­ی دوم 2](#_Toc95251164)

[نکاتی در مورد سند و متن روایت اول 2](#_Toc95251165)

[سند دوم 4](#_Toc95251166)

[جابجا شدن مؤلف با شیخ یا شاگردش 5](#_Toc95251167)

[سند سوم 7](#_Toc95251168)

[سند چهارم 9](#_Toc95251169)

**موضوع**: استصحاب عدم نسخ /تنبیهات استصحاب /استصحاب

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسات گذشته به تناسب کلام مرحوم شیخ انصاری به روایات ذیل آیه­ی 27 سوره­ی قصص اشاره کردیم و تقریب دلالت یا اشعار این روایات بر حجیت احکام امم سابق در حق امت اسلام، را بیان نمودیم.

در این جلسه به تکمیل بحث های دلالی و سندی این روایات خواهیم پرداخت.

# کلام مرحوم شیخ انصاری در مورد آیه­27 سوره­ی قصص

مرحوم شیخ انصاری فرمودند ذیل آیه­ی 27 سوره­ی قصص ﴿ قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتیّ هاتین علی ان تأجرنی ثمانی حجج فإن اتممت عشرا من عندک ...﴾ روایاتی وارد شده است که به نحو اشعار بیانگر حجیت احکام شرع سابق در حق امت ما می باشد البته این حجیت مربوط به مواردی است شارع آن را منع نکرده باشد.[[1]](#footnote-1)

در اینجا دو سؤال مطرح بود؛ اولا مرحوم شیخ انصاری ناظر به چه روایاتی هستند؟ و ثانیا چرا این روایت به تعبیر ایشان اشعار دارند نه دلالت؟

## اشاره به روایات بحث

در پاسخ به سؤال اول گفته شد در این بحث دو روایت وجود دارد که می تواند مد نظر مرحوم شیخ بوده باشد:

1. روایت اول روایت محمد بن سنان عن ابی الحسن الرضا علیه السلام است: قال: سألته عن الإجارة، فقال: «صالح، لا بأس به إذا نصح قدر طاقته، قد آجر موسى (عليه السلام) نفسه، و اشترط، فقال: إن شئت ثماني حجج، و إن شئت عشرا، فأنزل الله عز و جل فيه: أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِكَ».[[2]](#footnote-2) در جلسه­ی گذشته به این روایت پرداختیم.
2. در جلسات قبل به روایت دیگری که در واقع یک مجموعه روایت است و دارای اسناد متعدد است نیز اشاره کردیم که در این جلسه قصد بررسی اسناد این روایات را داریم.

### بررسی سندی روایات دسته­ی دوم

در جامع احادیث ج26، ص283، ابواب المهور و الشروط، باب4، بابی وجود دارد تحت عنوان «باب حکم التزویج بالاجاره للزوجه او لابیها او لاخیها»؛ همه­ی روایات این باب مربوط به بحث ما می باشد.

در ابتدای باب، آیه­ی 27 از سوره­ی قصص را نقل کرده است: ﴿ قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتیّ هاتین علی ان تأجرنی ثمانی حجج فإن اتممت عشرا من عندک و ما ارید ان اشقّ علیک ستجدنی ان شاء الله من الصالحین﴾

#### نکاتی در مورد سند و متن روایت اول

روایت اول دو طریق دارد؛ در طریق اول سهل واقع شده است و در طریق دوم علی بن ابراهیم عن ابیه؛ ما سهل را تصحیح می کنیم ولی طریق دوم هم نزد ما و هم نزد معمول متأخرین طریق صحیحی می باشد و بیشتر به آن تکیه شده است.

عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال قلت لابی الحسن علیه السلام قول الشعیب ﴿انی ارید ان انکحک احدی البنتی هاتین علی ان تأجرنی ثمانی حجج فإن اتممت عشراً فمن عندک﴾ ایّ الاجلین قضی قال الوفاء منهما ابعدهما عشر سنین ...

وفا به معنای کامل کردن است و این عبارت اشاره به این است که اجل کامل که هم مصلحت الزامیه­ی معامله و هم مصلحت غیرالزامیه را تأمین می کند ده سال بوده است.

قلت فدخل بها قبل ان ینقضی الشرط او بعد انقضائه

کلمه­ی شرط گاهی به معنای آن تعهدی است که خارج از تعهد اصلی می باشد و گاهی به معنای اعم از تعهد اصلی و فرعی می باشد؛ بحث شروط در کلمات فقهاء نیز، دو جنبه دارد؛ جنبه­ی اول ناظر به شروطی است که از تعهدات اصلی معامله \_مانند عوض و معوض\_ محسوب می شود و جنبه­ی دوم ناظر به تعهداتی است که خارج از تعهدات اصلی می باشد؛ تعبیر شرط در این روایت معلوم نیست به معنای تعهدات خارج از تعهد اصلی باشد بلکه می تواند اعم از هر دو باشد چون در مورد تعبیر «علی ان تأجرنی ثمانی حجج» یک بحثی وجود دارد که این مهریه­ی دختر حضرت شعیب علی نبینا و آله و علیه السلام بوده و یا تعهدی خارج از تعهد اصلی می باشد؛ مرحوم سید مرتضی در تنزیه الانبیاء[[3]](#footnote-3) اشکالاتی که به این داستان مطرح شده است را بیان نموده و در صدد پاسخ به آن ها بر آمده است؛ یک اشکال این است که آیا مهریه می تواند برای غیرزوجه باشد؟ یکی از پاسخها این است که این مهریه نبوده بلکه شرط ضمن عقد بوده است و شرط خارج از تعهدات اصلی می تواند برای غیر زوجه باشد لذا شرطی که در این روایت بکار رفته است اعم از تعهد فرعی و اصلی می باشد.

قال قبل ان ینقضی قلت له فالرجل یتزوج المرأه و یشترط لابیها اجاره شهرین یجوز ذلک؟ فقال ان موسی علیه السلام قد علم انه سیتمّ له شرطه

حضرت موسی می دانست شرطش را به پایان می رساند؛ کلمه­ی اتمّ دو گونه اطلاق دارد؛ یک اطلاق برای اتمّ در جایی است که کاری شروع شده و با فرض شروع هنوز ناقص است و می گوییم این کار ناقص را تمام کرد ولی یک اطلاق دیگرش در جایی است فرض شروع مطرح نیست و هنوز وارد کار نشده که در اینجا کار را تمام کرد یعنی یک کار کامل تحویل داد؛﴿ أتموا الصیام الی الّلیل﴾[[4]](#footnote-4) از قبیل اطلاق دوم است یعنی می گوید یک روزه­ی کامل تحویل بدهید یا ؛﴿ أتموا الحج و العمره﴾[[5]](#footnote-5) هم به همین معنا است لذا در روایات وارد شده است که این تعبیر دال بر وجوب عمره می باشد چون مفروض این نیست که عمره را شروع کرده است یعنی بدون فرض شروع گفته یک عمره­ی کامل تحویل دهید؛ در این روایت نیز سیتمّ له شرطه به همین معناست که حضرت موسی علیه السلام می دانست می تواند کار را کامل تحویل دهد چون فرض نکرده که ایشان وارد کار شده است و می خواهد بگوید از همان ابتدا که شرط می کردند ایشان می دانست می تواند شرط را کامل ادا کند و به پایان برساند.

حال در این که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام از کجا می دانست می تواند شرط را کاملا ادا کند مرحوم صدوق در ذیل روایتی می فرماید: و فی حدیث آخر انما کان ذلک لموسی بن عمران علیه السلام لانه علم من طریق الوحی هل یموت قبل الوفاء او لا فوفی باتم الاجلین ...[[6]](#footnote-6)

مقصود از وحی در عبارت مرحوم صدوق می تواند وحیی باشد که به حضرت شعیب علی نبینا و آله و علیه السلام شده بوده چون حضرت موسی علیه السلام در آن زمان هنوز پیامبر نشده بودند ولی به این جهت که وقتی حضرت شعیب می گوید انی ارید ان انحک ... حضرت موسی متوجه می شود این شرط، شرطی است که معلوم است قابلیت وفا دارد و این درخواست حضرت شعیب بر مبنای وحیی است که به ایشان شده بوده و ممکن است مقصود از وحی، الهام غیبی و بشارتی بوده باشد که به حضرت موسی شده بوده که یک زمانی خواهد رسید که در میان امتت خواهی آمد و آن ها را نجات خواهی داد چون در مواردی به الهامات غیبی، وحی اطلاق شده است مانند ﴿و اوحینا الی ام موسی﴾[[7]](#footnote-7) یا ﴿و اوحی الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا﴾[[8]](#footnote-8)

نمی دانم این روایتی که مرحوم صدوق اشاره نموده است که حضرت موسی از طریق وحی می دانست به همین الفاظ وارد شده بوده یا برداشت مرحوم صدوق از همین روایاتی است که قرائت کردیم چون در این روایات گفته شده حضرت موسی می دانست و مرحوم صدوق برداشت کرده لابد از طریق وحی می دانسته یا این که به حافظه اتکا کرده و مضمونی که در ذهن داشته را این گونه بیان کرده است.

قد علم انه سیتم له شرطه فکیف لهذا بأن یعلم انه سیبقی حتی یفی له و قد کان الرجل علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم یتزوج المرأه علی السوره من القرآن و علی الدرهم و علی القبضه من الحنطه.

یک سؤال این است که ذیل روایت به صدد بیان چه نکته ای است؟ ارتباط این که در عهد رسول الله اشخاص با سوره ای از قرآن یا درهم یا قبضه ای از حنطه تزویج می کردند با صدر روایت چیست؟ درهم و مشتی از گندم مشکل خاصی ندارد چون مهریه ممکن است پول یا گندم باشد ولی این که مهریه سوره­ی قرآن باشد با اجیر کردن چه فرقی دارد؟ به نظر می رسد تعلیم سوره ای از قرآن مقید به تعلیم زوج نیست بلکه نفس یاد دادن سوره ای از قرآن به آن زن مد نظر است ولو از طریقی غیر از زوج؛ در آینده بیشتر به این جهت خواهیم پرداخت.

#### سند دوم

این روایت سند دیگری هم دارد: علی بن اسماعیل عن احمد بن محمد عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن الرجل یتزوج المرأه؛ این روایت در تهذیب، کتاب النکاح و الطلاق[[9]](#footnote-9) وارد شده است، در کتاب النکاح و الطلاق تهذیب در اسناد متعددی در صدر سند علی بن اسماعیل واقع شده است و در برخی موارد علی بن اسماعیل را با قید میثمی بیان نموده است؛ آیت الله والد می فرمودند این علی بن اسماعیل میثمی معروف نیست چون طبقه­ی این علی بن اسماعیل متأخر است از علی بن اسماعیل میثمی متکلم معروف؛ ایشان احتمال می دادند که این علی بن اسماعیل، علی بن اسماعیل بن عیسی بن الاشعری القمی باشد که ظاهرا پسرعموی احمد بن محمد بن عیسی است که از برخی از مشایخ علی بن اسماعیلی که در کتاب النکاح و الطلاق تهذیب واقع شده، نقل روایت می کند؛ من این بحث را مفصل دنبال کردم و رساله ای در مورد آل میثم نوشتم به نام بیت الاخیار و در این رساله ذیلی مطرح است در خصوص همین بحث و در آن به این نکته اشاره کردم که یک کتابی به نام نکاح و طلاق در بغداد وجود داشته است که منسوب به علی بن اسماعیل میثمی متکلم معروف بوده و به همین جهت مرحوم نجاشی[[10]](#footnote-10) در ضمن تألیفات علی بن اسماعیل میقمی متکلم معروف، کتاب النکاح و الطلاق را به او نسبت داده است که ظاهرا همین کتاب منبع مرحوم شیخ طوسی در این احادیث است ولی این انتساب اشتباه بوده و حتی دلیل نداریم که لزوما مؤلف کتاب نامش علی بن اسماعیل بوده و منشأ اشتباه همین تشابه نام بوده است چون وقتی معلوم شد خطایی رخ داده ممکن است اصلا نام مؤلف علی بن اسماعیل نباشد؛ ما باید از قرائن دیگری کمک بگیریم برای این که بتوانیم مؤلف واقعی این کتاب را بشناسیم و من در ضمن بحث مفصلی که در این زمینه داشتم به این نتیجه رسیدم که کسی که از همه­ی روایات علی بن اسماعیل نقل می کند علی بن مهزیار است خصوصا روایتی وجود دارد که راوی اش منحصرا علی بن مهزیار است لذا ما در آن بحث استظها.ر کردیم که این کتاب مربوط به علی بن مهزیار بوده است و علی بن مهزیار از علی بن اسماعیل میثمی معروف هم نقل روایت می کند؛ در تبیین علت وقوع این اشتباه این احتمال را مطرح کردیم که شاید نام استاد و شاگرد با هم جابجا شده است و کتاب شاگرد به استاد نسبت داده شده است یعنی مثلا اولین روایت کتاب با علی بن اسماعیل میثمی شروع شده بوده که استاد علی بن مهزیار بوده و همین مطلب موجب شده اشخاص تصور کنند این کتاب برای علی بن اسماعیل است چون در زمانهای قدیم ذکر نام مؤلف در بدو اسناد کاملا مرسوم بوده است؛ طبق این احتمال علی بن مهزیار نام شیخ خود را در ابتدای سند قرار داده ولی دیگران تصور کردند بدو سند با نام مؤلف شروع شده است و این کتاب را به علی بن اسماعیل نسبت داده اند

این چکیده­ی بحثی است که ما مطرح کردیم و در برنامه­ی درایه النور نیز همین نکته در روایات علی بن اسماعیل لحاظ شده و به جای او علی بن مهزیار اعمال شده است. من در این بحث به شکل مفصل به مواردی که نام مؤلفین با یکدیگر جابجا می شود اشاره کردم.

##### جابجا شدن مؤلف با شیخ یا شاگردش

یکی از مواردی که این اشتباه در آن رخ داده است کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی است البته اشتباه در آن برعکس اشتباه در کتاب علی بن اسماعیل است چون کتاب منسوب به علی بن اساعیل در واقع برای شاگردش بوده ولی کتاب منسوب به احمد بن محمد بن عیسی، در واقع مربوط به استادش حسین بن سعید است؛ علت وقوع این اشتباهات این است که در زمانهای قدیم گاهی نام خود مؤلف در ابتدای سند واقع می شده (مانند کتاب محاسن برقی) و گاهی نام استاد مؤلف در ابتدای سند واقع می شده و گاهی نام شاگرد مؤلف در ابتدای اسناد واقع می شده (مانند نوادر حسین بن سعید که به احمد بن محمد بن عیسی نسبت داده شده است) و این گونه های مختلف باعث جابجایی نام مؤلف با شاگرد یا استادش می شده.

خیلی اوقات در ابتدای تألیفات نه تنها نام مؤلف بلکه نام راوی از وی را نیز ذکر می کردند و حتی ممکن است نام چند راوی ذکر شود تا به مؤلف برسد و همین مطلب موجب اشتباه در تشخیص مؤلف می شده؛ مثلا کتاب الغارات ابراهیم بن محمد ثقفی یا کتاب الصفین نصر بن مزاحم سندهایش از یکی دو نفر مانده به مؤلف شروع شده است؛ علت مطلب این است که راوی بعدی برای قبلی ها قرائت می کند و راوی بعدی هم برای قبلی­ها قرائت می کرده و هکذا و نام این راوی هایی که روایت می کردند هم در سند ذکر می شده و احیانا منشأ اشتباه می شده؛ به عبارت دیگر شاگرد، مطالب کتاب را برای استادش قرائت می کرده و نام خودش را هم در ابتدای مطلب بیان می کرده و چون همینطور این کتاب برای دیگران هم خوانده می شده کتابی که در واقع برای استاد بوده به شاگرد نسبت داده می شده همانند امالی شیخ طوسی که قسمتهایی از آن به عنوان امالی ابن الشیخ معروف است در حالی که ابن الشیخ راوی کتاب است و امالی برای شیخ طوسی است و همین کتاب امالی را پسر شیخ هم املا کرده است و خوانده شدن کتاب توسط شاگرد بر استاد یا شاگرد شاگرد بر شاگرد منشأ اشتباه می شده و حتی در برخی کتب چهار پنچ طبقه از شاگردان در اسناد ذکر شده است و در امثال کتاب الغارات در تمام اسناد همین اتفاق افتاده است.

در امثال کافی خیلی اوقات در نسخه هایش این مطلب در ابتدای باب اتفاق می افتاده و خیلی مرسوم بوده که در ابتدای باب نام راویان (حتی تا دو سه طبقه بعد) ذکر شود ولی در برخی کتب قدیمی ابتدای تمام اسنادش همین اتفاق افتاده است حال یا به نحو اسم ظاهر یا با ضمیر؛ مثلا تمام اسناد محاسن با عنه شروع می شود و این عنه به مؤلف بر می گردد.

پس در کتاب النکاح و الطلاق هم که به علی بن اسماعیل منسوب است می تواند علتش همین باشد که کتاب در واقع برای علی بن مهزیار بوده ولی نام شیخش را در ابتدای سند قرار داده بوده و این نسخه که به دست علمای بغداد رسیده تصور کردند کتاب برای استاد است؛ علاوه بر این که کتب علی بن مهزیار عمدتا بر محور کتب حسین بن سعید بوده است \_با یک اضافات مختصر\_ و طائفه با کتب علی بن مهزیار آشنا نبودند چون در واقع کتبش بر محور کتب حسین بن سعید بوده و طائفه هم با همان کتب حسین بن سعید آشنا بودند و همین عدم آشنایی با کتب علی بن مهزیار باعث شده کتاب او به استادش علی بن اسماعیل نسبت داده شود. کتب علی بن مهزیار از کتب فرعی تلقی می شده و همین نکته موجب عدم آگاهی درست نسبت به کتب او بوده است.

#### سند سوم

روایت بعد مربوط به نوادر احمد بن محمد بن عیسی است؛ من مقاله ای در این زمینه نوشتم که چاپ شده است تحت عنوان نوادر احمد بن محمد بن عیسی یا حسین بن سعید؛ در آن مقاله گفته ام که کتاب منسوب به احمد بن محمد بن عیسی عمدتا برگرفته و گزیده ای از کتاب حسین بن سعید است که راوی آن را برگزیده است و به گونه های مختلف نقل کرده چون برخی از اسنادش کامل و برخی ناقص نقل شده که بحثهایش را در آن مقاله ذکر کردم؛ در این جا همین روایت را مرحوم طبرسی[[11]](#footnote-11) از حسین بن سعید نقل می کند و خوب است مواردی که در تفسیر مجمع البیان از حسین بن سعید نقل شده است را جمع و بررسی کنیم تا معلوم شود این روایات از کافی و تهذیب و ... است یا منبعی غیر از آنها دارد که در اینجا منبعش جدید است و نشان می دهد کتاب حسین بن سعید در اختیار ایشان بوده است و ممکن است همین نوادر احمد بن محمد بن عیسی باشد.

احمد بن محمد بن عیسی کتابی به نام نوادر داشته ولی این کتاب موجود آن نوادر نیست.

این گونه نیست که چون معلوم نیست چه کسی این کتاب را گزینش کرده نامعتبر باشد چون قرائنی وجود دارد که نشان می دهد این نسخه، یک نسخه­ی معتبر است؛ باید دانست اعتبار نسخ، چندان وابسته به شناخت ناسخ نیست بلکه عمده­ی قضیه قرائن دیگر است؛ نباید تصور شود که در استنساخات دسّ می شده چون اینها اتفاقات نادر است و به این راحتی اتفاق نمی افتاده و عمده­ی قضیه برای اعتبار نسخ، مقایسه­ی آن با مشابهات و نقلیات دیگر است.

یک سری از منقولات این کتاب دقیقا منقولاتی است که مرحوم شیخ طوسی به شکل مفصل تر در تهذیب آورده است.

در آن مقاله اصل مطلب بیان شده و وارد جزئیات نشدم ولی جزئیاتی هم وجود دارد که جنبه­ی تخصصی تر داشته که برخی از تکه هایش را آوردم مثل این که یکی از شواهد این که نوادر احمد بن محمد بن عیسی در واقع برگرفته از کتاب حسین بن سعید است مقایسه­ی نقلیات آن با نقلیاتی است که مرحوم شیخ طوسی در تهذیب از کتاب حسین بن سعید بیان کرده است.

همچنین نباید توهم شود روایات منفرد نوادر منسوب به احمد بن محمد بن عیسی که در جایی دیگر نیست و نمی توانیم آن را با سائر نقلیات مقایسه کنیم، دیگر معتبر نیست چون این احتمال که تنها مشابهاتش معتبر باشد و مفترقاتش نامعتبر باشد احتمال جدی نیست مگر در مواردی که چارچوب جدیدی دارد و مدل روایاتش متفاوت است که در آن احتمال دسّ جدی می شود ولی اگر چارچوب روایاتش به همان شکل باشد احتمال دسّ مستبعد است چون خیلی اوقات دسّ قابل تشخیص است.

به نظر می رسد عمده­ی مشکلات ما مشکل تحریفات عمدی نیست بلکه تحریفات سهوی رایج تر است؛ از خلیل نقل شده است که اگر کتابی سه بار نسخ برداری شود و مقابله نشود صارت اعجمیه یعنی دیگر از عربی به فارسی تبدیل می شود.

عمده­ی مسأله همین تحریفات غیر عمدی ای است که به هنگام استنساخ رخ می دهد و این مشکل هم با مقابلات و قرائات و ... رفع می شود.

بهر حال این روایت برای حسین بن سعید است و معتبر است.

در مجمع البیان هم این روایت را از حسین بن سعید نقل کرده است البته الفاظش قدری متفاوت است: روی الحسین بن سعید عن صفوان بن یحیی عن ابی عبدالله علیه السلام سئل ایتها التی قالت ان ابی یدعوک قال التی تزوج بها قیل فأی الاجلین قضی ...

یک اضافه ای در ابتداش دارد می گوید آن کسی که با حضرت موسی ازدواج کرد کدام بود؟ می گوید همان دختری بود که حضرت موسی را همراه خود آورد و از روایت استفاده می شود که همان دختری که پیشنهاد اجیر کردن، حضرت موسی را به حضرت شعیب علی نبینا و اله و علیهما السلام داد با او ازدواج کرد؛ در روایت می گوید از کجا فهمیدی حضرت موسی انسان خوبی است؟ او پاسخ می دهد موقعی که داشتیم می رفتیم به من گفت من جلو می روم و شما از پشت سر مرا به مسیر درست هدایت کنید چون ما اولاد انبیاء به پشت سر زنان نگاه نمی کنیم و همین نکته کاشف از قابل اعتماد بودن او بود علاوه بر این که تعبیر کرده بود که ما اولاد انبیاء هستیم.

در نوادر تعبیر شده قال قلت لابی الحسن علیه السلام ولی در نقل مجمع البیان صفوان بن یحیی عن ابی عبدالله علیه السلام است و این احتمال وجود دارد که در نقل نوادر منسوب به احمد بن محمد بن عیسی خلطی رخ داده است چون این که احمد بن محمد بن ابی نصر و صفوان عینا سؤال را در قطعات مختلف پرسیده باشند مستبعد است؛ در روایت صفوان بن یحیی در مجمع البیان اضافات و کاستی هایی وجود دارد که قدری با نقل نوادر مختلف است لذا احتمال دارد نقل نوادر دارای افتادگی هایی باشد مثل این که این روایت هم از احمد بن محمد بن عیسی نقل شده بوده و هم از صفوان لذا نیاز به تأمل دارد.

#### سند چهارم

در تفسیر قمی نیز این روایت نقل شده است: حدثنی ابی عن الحسن بن محبوب عن العلاء بن رزین عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام فی حدیثه قصه موسی علیه السلام قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ای الاجلین قضی قال اتمّها عشر حجج قلت له فدخل بها قبل ان یقضی الاجل او بعده قال قبل قلت فالرجل ...[[12]](#footnote-12)

صفوان بن یحیی عن ابی عبدالله که در مجمع البیان است باید سقطی داشته باشد چون صفوان جزو روات امام صادق علیه السلام نیست لذا باید افتادگی داشته باشد مثلا صفوان عن علاء عن محمد بن مسلم باشد ... .

امروز بیشتر به جنبه های سندی پرداختیم و عمده­ی بحث این است که اولا اصل استدلال چیست و ثانیا چرا مرحوم شیخ انصاری تعبیر به اشعار کرده است نه دلالت.

1. فرائد الاصول، ج‏2، ص: 658 [↑](#footnote-ref-1)
2. البرهان في تفسير القرآن، ج‏4، ص: 263 [↑](#footnote-ref-2)
3. تنزيه الأنبياء عليهم السلام، ص: 66 [↑](#footnote-ref-3)
4. بقره:187 [↑](#footnote-ref-4)
5. بقره:196 [↑](#footnote-ref-5)
6. من لا يحضره الفقيه / ج‏3 / 423 / باب ما أحل الله عز و جل من النكاح و ما حرم منه ..... ص : 405 [↑](#footnote-ref-6)
7. قصص:7 [↑](#footnote-ref-7)
8. نحل:68 [↑](#footnote-ref-8)
9. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏7، ص: 366 [↑](#footnote-ref-9)
10. رجال النجاشي، ص: 251 [↑](#footnote-ref-10)
11. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج‏7، ص: 390 [↑](#footnote-ref-11)
12. تفسير القمي، ج‏2، ص: 135 [↑](#footnote-ref-12)